

۲- مشاهدات : (محسوسات) مانند اینکه «خورشید نورانی است».

۳- تجربیات : مانند اینکه «هر آتشی حرارت دارد».

۴- متراترات : مانند اینکه «ما علم داریم به وجود شهرهائی که ندیده ایم».

۵- حدسیات : مانند اینکه «ماه از خورشید کسب نور می کند».

۶- فطریات : مانند اینکه «دو، نصف چهار، است» (۲).

۵- براهین عقلی در کلام شیعه :

ادله ای که در کلام شیعه از آنها استفاده می شود بر دو نوع است :

نوع اول : چیزی است شبیه به «برهان لمّ» و در حقیقت يك بخش از دلیل «آن» در این بخش «حد وسط» و «اکبر» هر دو معلول يك علتند، به این معنا که هرگاه به یکی از حد وسط و یا اکبر، علم پیدا شد در همان حال همراه و ملازم آن، علم به دیگری نیز پیدا می شود، و اگر علم به اکبر پیدا شد، همراه آن، علم به حد وسط پیدا می شود، بدیگر بیان هر دو (حد وسط و اکبر) در يك آن معلوم و موجود خواهند گشت، مثلاً هرگاه علم به «مخلوق» پیدا شد همراه آن این علم پیدا می شود که «بر آن مخلوق خالق است» و همینطور حال مصنوع که بر آن صانع و حال «حادث» که «بر آن محدث قدیم وجود دارد».

امام هشتم - علیه السلام - در پاسخ مرد زندیقی از همین روش عقلی استفاده کرد و فرمود : «چون من به جسد خویش نگاه می کنم می بینم بجوری ساخته شده (مصنوع است) که نمی توانم در عرض و طول آن کم و

کاربرد عقل در کلام شیعه

علی زمانی قسمت دوم

۴- مقدمات دلیلهای عقلی در کلام شیعه :

مقدماتی که تشکیل دهنده صغریات و کبریات دلیلهای کلامی شیعه هستند عبارتند از «قضایای یقینی» در این راستا محقق لاهیجی (متوفای ۱۰۷۱ ق) می گوید : ادله علم کلام باید یقینی باشد (نه مشهوری) زیرا در امور اعتقادی بلکه امور عملی نیز به «ظن» اعتباری نیست، و این است معنای عقیده دینی ای که منسوب است به دین حضرت محمد ﷺ طریق تحصیل در معرفت بنوعی که منسوب به تقلید نباشد منحصر است در طریق «برهان» و بنای دلائل بر مقدمات یقینی، خواه «حکمت» نام آن کنند و خواه «کلام» (۱).

اصول قضایائی که مواد آنها یقینی است عبارتند از :

۱- بدیهیات : مانند علم به اینکه نفی و اثبات هر دو یکجا جمع نمی شوند و هر دو هم مرتفع نمی گردند.

زیاد کنیم می فهمم که بر او «صانعی» است (۳).

آنگاه به روش مزبور (از یکی از دو متلازم پی بدیگری بردن) تصریح کرد و در مقام بیان صغرای قیاس فرمود: «الشهادة العقول انّ كلّ صفة و موصوف مخلوق» خردها شهادت می دهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است، «و شهادة كلّ مخلوق ان له خالقاً ليس بصفة و لا موصوف» و این جمله کبرای قیاس را تشکیل می دهد، یعنی خرد شهادت می دهد که بر هر مخلوق «خالقی» است که آن خالق نه صفت است نه موصوف (۴).

نوع دوم: استدلال از طریق برهان «لیم» است، در این راه از علت پی به معلول می برند، مثلاً از راه خالق پی به خلق، و از هستی خدا، پی به ذات او بردن، و این نوع سزاوار نام «برهان» است (۵).

امام صادق - علیه السلام - نیز گاهی این برهان را بکار می گرفت (دانشمندان نام آن را «برهان صدیقین» گذاشتند) امام فرمود: «و برهان الرب الصادق» این استدلال از حال خلق به خالق (دلیل ائسی) نیست، بلکه استدلال بر خداست بواسطه تعقل در اصل وجود او، زیرا شکی نیست که در عالم واقعاً «وجودی» هست، اگر او حق تعالی باشد قبها و اگر آن «وجود» غیر حق تعالی باشد باید منتهی گردد به واجب.

یا این چنین می گوئیم: اگر آن «وجود» موجودی باشد قائم بذات (بنفسه) باز مطلوب ثابت است، و اگر قائم بذات نباشد باید تعلق داشته باشد به موجودی قائم بذات و می توان اینچنین استدلال کرد: اگر آن «موجود» مستقل باشد باز مقصود حاصل است (یعنی او خداست) و اگر غیر مستقل باشد باید متعلق باشد به «وجودی مستقل» مانند سایر اشیاء و صفات غیر مستقلی که وابسته به مستقلند، مثلاً «نور موجود» اگر ذاتاً دارای نورانیت باشد، هدف تأمین است، و گونه باید از منبعی نوربخش

کسب نور کند بنابر پایه مطلب فوق و برهان مزبور «وجود» به تنهایی برهان است بر حق تعالی، و هر «ما بالعرض» باید منتهی شود به «ما بالذات» و یکی از اسماء حق تعالی «یا برهان» است (۶).

ع- در کلام شیعه «وحي» دستیار «عقل» است:

پس از پی بردن به مبانی استدلالهای عقلی در کلام شیعه باید توجه داشت که در این راستا باید کنار عقل چیز دیگری که عبارت است از «وحي» (=سمع) قرار گیرد.

شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶ هـ ق) ذیل عنوان «گفتار در اینکه عقل از سمع (وحي) جدائی ناپذیر و تکلیف جز از طریق پیامبران درست نمی شود» گوید: امامیه اتفاق دارند که عقل در دانش خود و نتایج آن به سمع نیازمند است، و از سمعی که غافل را بر چگونگی استدلال آگاه می کند جدا نیست، و اتفاق دارند در این امر که در آغاز تکلیف و اول پیدایش آن در جهان به پیامبری نیاز است، و اصحاب حدیث در این امر با آنان همراهند، ولی معتزله و خوارج و زیدیه بر خلاف این عقیده اند و می پندارند که عقلها مستقل از سمع عمل می کنند... (۷).

بر این اساس عقل، چیزی بر خلاف نقل (وحي) نمی گوید کما اینکه نقل هم چیزی بر خلاف عقل نمی گوید و بطوریکه اشاره خواهد شد در مسألة «حدوث عالم و دوام فیض» عقل برهان اقامه می کند که فیض دائم و عالم امکان حادث است، و همچنین ضرورت وحي و رسالت را عقل اثبات می کند، حجیت وحي را عقل اثبات میکند، عصمت انبیاء را عقل اثبات می کند، یعنی عقل با برهان قطعی می گوید وجود نبی ضروری است، عقل با برهان قطعی می گوید انسان اشتباه می کند و برای رفع اشتباه خود نیازمند به معصوم است، عقلی که با دلیل قاطع حاکم است انبیاء معصومند دیگر امکان ندارد آنچه از وحي رسیده و ثابت شده نپذیرد، وگرنه معارضه عقل با

وحی نازل نمی شود.

همانطوری که عقل مانع نیست که پیامبری بعد از پیامبر مایه معوث شود و شریعت او را نسخ کند بدانگونه ای که شرایع پیامبران قبل از او نسخ شد جز اینکه اجماع و علم یقینی قائم است که نسخ شریعت او خلاف دین اسلام است.

و از ناحیه ای دیگر عقل اجازه نمی دهد که وحی بظاهر معنایش باقی بماند مثلاً در آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه/ ۵) «خدای رحمان بر تخت مستقر گشت» و آیه ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح/ ۱۰) «پیامبر، آنانکه با تو بیعت می کنند همانا در حقیقت با خدا بیعت کرده، دست خدا بالای دستهای ایشان است، و امثال اینها آیاتی که در مقام «فعل» نازل شده، عقل این ظواهر را از دست می گیرد و با برهان ثابت می کند که خدا دست و پا و صورت ندارد از کسی قرض و وام نمی گیرد، نیاز به جا و محل ندارد تا بر آن استقرار یابد، در جهت نیست تا بتوان بدان نگریست و

در نتیجه عقل و وحی وام دار همدیگر و خدماتشان متقابل است (۹).

۸- اشکال و پاسخ:

قبلاً نگارش یافت که پیامبران با براهین عقلی با قوم خود به احتجاج می پرداختند و آیاتی در این رابطه از نظر گذشت، و بنا به عقیده شیخ مفید - ره -، ائمه طاهرين - علیهم السلام - در دین خدا بحث و مناظره داشته و با دشمنان خدای متعال همیشه احتجاج می کردند، و بزرگان اصحاب آنان نیز در هر عصری «نظر» را بکار گرفته و با آن استدلال می کرده اند، باز ائمه طاهرين اصحاب خود را بر مناظرات استدلالی مدح و ستایش، تمجید و

عقل لازم می آید، اما نباید قول معصوم با روایت معصوم اشتباه شود، قول معصوم مستقیماً حد وسط برهان قرار می گیرد و بدون تردید مفید یقین است، اما روایت معصوم در غیر متواترات مفید «ظهور» است، و بعد از بکارگیری چند اصل لفظی - از قبیل عدم الغفلة، عدم المجاز نبودن در غیر مقام بیان و ... - و غیر لفظی، مفید «ظن» است.

از این رهگذر غایب و هدف علم کلام اشرف غایات و اهداف و نتیجه آن عالترین نتیجه ها و دلایل آن یقینی است و عقل صریحاً به مقدمات آن حکم کرده و به کمک نقل تأیید شده است، یعنی شهادت عقل به صحت مقدمات و تأیید آن بوسیله نقل موثق ترین اهداف را در پی خواهد داشت (۸).

۷- جدائی عقل و سمع:

گفته شد که همیشه عقل با سمع همگام است. حال اگر از هم جدا شدند آیا سمع مقدم است یا عقل؟ در پاسخ باید گفت: متخصصین علم کلام در برخی موارد سمع را مقدم داشته اند و در برخی موارد عقل را مقدم داشته و سمع را تأویل کرده اند. شیخ مفید در تقدیم سمع بر عقل می گوید: ائمه طاهرين گاهی آنچه در خاطر برخی بندگان می گذشت می دانستند، و به آنچه قبل از پیدایش او وجود داشت معرفت داشتند، لیکن این از شرط امامت آنان نبود، بلکه خداوند از باب لطف در اطاعت و تمسک به امامتشان آنان را به این امور عالم کرده برد، و عقل آنها واجب نمی شمرد، بلکه سمع می گوید: واجب است ائمه از ضمائر و کائنات اطلاع داشته باشند، و درباره نازل شدن وحی به ائمه طاهرين عقل مانع نیست، بلکه از طریق اجماع و اتفاق است که اگر کسی گمان کند بعد از پیامبر اسلام ﷺ بر احدی وحی نازل می شود خطا و کفر است، زیرا از طریق دین پیامبر [وحی] علم حاصل شده که بعد از پیامبر ﷺ بر احدی

می دانستند، در این راستا نظریه محقق لاهیجی - قدس سره - بر این است که: «اکثر اصول ثابت کلامی نزد امامیه از امامان معصومشان - صلوات الله علیهم اجمعین - با آنچه از محققین و متقدمین فلاسفه ثابت شده مطابقت دارد و مبنی بر قواعد فلسفه حقه است همانطوری که این امر بر محققان پوشیده نیست. و شایسته است دانسته شود که موافقت امامیه با معتزله در اکثر اصول کلامی برای این است که معتزله از فلسفه استمداد می گرفتند، نه بخاطر این است که اصول امامیه از علوم معتزله گرفته شده، بلکه اصول کلامی امامیه از امامان معصومشان اخذ شده، و ائمه - علیهم السلام - اصحاب خویش را از کلام منع می کردند بجز آنچه از خودشان گرفته می شد، و این مطلب بر کسیکه با اصول امامیه ممارست داشته باشد، روشن است (۱۱).

* پاورقی ها *

- ۱- گوهر مراد، ص، ۲۰.
- ۲- منطق اشارات، ص، ۱۱۴.
- ۳- اصول کافی ج ۱، حدیث، ۳.
- ۴- توحید صدوق، ص، ۳۵.
- ۵- برهان منطق اشارات، ص، ۳۰۶.
- ۶- اصول کافی به شرح ملا صالح و به حاشیه آیه الله شعرانی، ج ۱، ص ۷۴.
- ۷- اوائل المقالات، ص، ۱۱-۱۲.
- ۸- اسفار اربعه، ج، ۷، ص، ۲۸۱ و ص ۳۲۷. و گوهر مراد، ص ۲۵۰، و شوارق، ص، ۱۲. و اللوامع الإلهية، فاضل مقداد، ص ۸۴، ط، تبریز.
- ۹- اوائل المقالات ص ۳۹، ۳۸، ۳۶. اللوامع الإلهية، فاضل مقداد، ۱۱۸-۸۴.
- ۱۰- تصحیح الاعتقاد مفید ص ۲۷-۲۶، و اصول کافی شرح مولی صالح ج ۳، ص ۲۱.
- ۱۱- شوارق لاهیجی، ص، ۱۵. و گوهر مراد، ص، ۲۴.

تشویق می کرده اند. ولی آنچه سبب اشکال می شود روایاتی است که در آنها از مباحثات و مناظرات کلامی نهی شده است. از جمله حدیثی است از یونس بن یعقوب وی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می کند: روزی مردی از شام جهت مناظره بر آن حضرت وارد شد حضرت فرمود: ای یونس دوست داشتم علم کلام را نیکو می دانستی، یونس گفت: فدای وجود مبارک گردم، شنیدم از کلام نهی کرده و فرموده ای: وای بر اهل کلام، زیرا می گویند باید از این پیروی کرد از آن پیروی نکرد، این جایز است آن جایز نیست، این را تعقل می کنیم آنرا تعقل نمی کنیم. امام صادق در پاسخ این پرسش فرمود: گفتم وای بر آنان که گفتار و استدلالهای ما را ترك میکنند و به خلاف گفته های ما گرایش دارند.

پس آنحضرت حمران بن اعین، و محمد بن طیار، و هشام بن سالم، و قیس بن ماصر را خواست، و در مقابل آنحضرت با مرد شامی بحث بعمل آوردند، آنگاه هشام بن حکم بعد از آنان به بحث نشست، پس از اتمام بحث حضرت صادق - علیه السلام - هشام را مورد مدح و ثنا قرار داد و فرمود: افرادی مانند تو باید در کلام بحث کنند.

و هنگامی که خبر مرگ طیار به آن حضرت رسید فرمود: خدا طیار را رحمت و به او خوشحالی و سرور عنایت فرماید، از ما اهل بیت بسیار دفاع می کرد.

هشام بن حکم از کسانی بود که راه را برای بحث کلام در امامت گشود و مذهب شیعه را با استدلال عقلی مهذب ساخت و در فن کلام بسیار حاذق و ماهر بود (۱۰).

بر این پایه ثابت شد که نهی ائمه اطهار از کلام در مورد گروهی بود که بر استدلال مسلط نبودند و امر آنان متوجه گروهی بود که راه و روش استدلالهای عقلی را نیکو